صاحب ابن عباد و متنبی شاعر

مسرور، حسین

در دوران پادشاهی عضد الدوله و فخر الدوله دیلمی اصفهان رو بوسعت گذاشت‏ صاحب اسمعیل بن عباد برای آبادانی آن سعی مبذول داشت.

صاحب میکوشید تا از حیث جاه و جلال و کثرت حاشیه و فراوانی دانشمندان‏ حوزه وزارت پا جای پای ابن عمید وزیر نامدار مشرق زمین بگذارد بلکه از او نیز شاخص‏تر و بارزتر جلوه کند بنابراین از ابو الطیب متنبی شاعر عرب کتبا تقاضا نمود تا باصفهان‏ آمده چندی میهمان او باشد و همانطور که در جشن نوروز بدعوت ابن عمید به فارس‏ می‏آمد و در شهر ارجان چکامه‏های بلند میسرود و نام ابن عمید را باشعار آبدار خویش‏ شهرهء آفاق می‏ساخت این امتیاز را برای صاحب نیز منظور دارد.

متنبی مشهورترین شاعر عرب فرزند یکنفر سقا از مردم کوفه بود-وقتی‏ پدرش مرد و مادرش مشگ سقائی را برای احراز حرفه پدر نزد او آورد متنبی آنرا بدور انداخته گفت:

محال است که من این پوست پاره را بر دوش گیرم-آنگاه با کمال تهیدستی‏ بکسب دانش همت گماشته مقدمات ادب را نزد دانشمندان آموخت سپس راه بادیه را در پیش گرفته نزد شیوخ قبیله‏ها کسب لغت و فرهنگ نمود و در بازگشت ببغداد آمده‏ شروع به گفتن شعر کرد.

در بغداد بر آن شد که با ستایشگری از بزرگان برای ترقی خود راهی باز کند-قصیده‏ای در مدح صاحب بو منصور سرود که تنها یکدینار صله از آن عاید گشت. همین‏که بغداد را برای خود مناسب ندید عازم شام شده با هر کوشش و تلاشی‏ که بود بحضور ابو العشائر والی انطاکیه راه یافت و چکامه‏ای در مجلس او خواند که موجب اعجاب و تحسین حاضران گشت و نام وی در زمره سخنوران مبتکر و خوش‏قریحهء زمان پذیرفته گردید.

بعدا به خدمت سیف الدوله حمدانی فرمانروای شام راه یافت و از آنجا بود که‏ آفتاب خوشبختی و کامکاری متنبی طالع شد و روزگار درهای سعادت و ثروت را بروی او باز کرد.

با اینحال متنبی هیچگاه فراموش نمیکرد که پدرش مردی سقا بوده و افتخاراتی‏ که او را احاطه کرده است تنها ثمرات کوشش و تلاش شخص او است-بهمین مناسبت‏ در مرثیه مادرش گفت:

ولو لکم تکونی بنت اکرم والد کان اباک الضخم کونک لی اما

-اگر دختر یک پدر اشراف نیستی کافی است که مادر متنبی هستی

پس از سفر شام و مصر و معروفیت وی در درگاه شهریاران اخشیدی و حمدانی‏ دیگر متنبی شاه‏شناس بود و نیازی نداشت تا دیگران را ستایش گوید و برای امیران و اصحاب دولت مدیحه‏سرائی نماید-هنگامیکه بایران آمد و در شهر ارجان بحضور ابن عمید پذیرفته گشت وزیر نامدار ایران او را با خدمه و غلامان پذیرفته،پذیرائی‏ شایان از وی نمود-متنبی در شهر ارجان صبح نوروز این چکامه را خواند:

جاء نوروزنا و انت مراده‏ نوروز آمد و مراد از آن توئی‏ نحن فی ارض فارس فی سرور ذالصباح الذی یری میلاده

ما در زمین فارس بشادی و سرور پرداخته‏ایم-در این بامداد که سال نو متولد شده است.سپس ابن عمید را ستود و گفت:

خلق اله افصح الناس طرا فی بلاد اعرابه اکراده

خداوند فصیح‏ترین مردم را در ممالک عرب از میان کردهای ایران آفریده‏ است-عربی لسانه-فلسفی رایه-فارسیة اعیاده-زبانش عربی و مشربش فلسفی و عیدهایش فارسی است.

چندی بعد عضد الدوله فنا خسرو دیلمی متنبی را که شهرتش سراسر مصر و شام‏ و عراق را گرفته بود بفارس دعوت کرد-متنبی در فیروزآباد بخدمت عضد الدوله رسید و چکامه تاریخی خود را در ستایش آن شهریار سرود.

فلقد رأیت الملوک قاطبة و صرت حتی رأیت مولا ها

ابو شجاع عضد الدوله فنا خسرو شاهنشاها

پس همانا دیدم پادشاهان را یکسره و گردیدم تا آقای همه آنها را یافتم وی‏ ابو شجاع عضد الدوله فنا خسرو شاهنشاه ایران بود.

وقتی صاحب بن عباد بصدر وزارت نشست ابن عمید درگذشته بود و متنبی‏ نیز در اوج اشتهار بود-هر جا میگذشت کودکان عرب را میدید که با اشعار او تفننی‏ میکنند و بزرگان عهد آرزو دارند که نامشان بزبان و قلم متنبی بگذرد و این افتخار برای ایشان جاویدان بماند-از جمله این بزرگان مهلبی وزیر معز الدوله دیلمی‏ فرمانروای عراق عرب بود که از متنبی درخواست شعری کرد اما با همه شخصیت مهلبی‏ که دانشمندانی چون ابو الفرج اصفهانی صاحب اغانی از حاشیه‏نشینان بزم او بودند متنبی از مدح او خودداری کرده گفت-جز پادشاهان بزرگ مدح کسی را نخواهم‏ گفت-بنابراین مهلبی شعرای عراق را برانگیخت تا متنبی را با رکیک‏ترین کلمات‏ هجا گفتند و او را به رذالت و پستی نژاد زبانزد عام و خاص کردند-در این ایام بود که نامه و فرستاده ابن عبادیه به بغداد رسید و دعوتنامه بزرگترین وزیر زمان را به متنبی تسلیم نمود.

صاحب در این نامه کمال علاقه را بدیدار شاعر نامدار عرب اظهار کرد، ابو الطیب را باصفهان خوانده بود و اطمینان میداد که در همه راههای ایران مهمانداران‏ از وی پذیرائی خواهند کرد و با جاه و جلال بسیار بمهمانسرای صاحب ورود خواهند نمود-ضمنا وعده داد که هرچه شاعر عرب بخواهد و هر طرفه‏ای که منظور نظرش‏ قرار گیرد تقدیم خواهد کرد و از بذل هیچگونه مال و منالی در این مسافرت دریغ‏ نخواهد شد-با این احوال متنبی دعوت صاحب را نیز نپذیرفت بلکه نامه او را هم‏ بی‏جواب گذاشت و برعکس عازم فیروز آباد شده در حضرت عضد الدوله دیلمی حضور یافت گویا در بازگشت از همین مسافرت بود که دزدان عرب در راه بوی دچار شده او را کشتند و بزرگترین تابش نبوغ ادبیات عرب را خاموش ساختند.